

رویا جاویدنیا، بازیگر

ما به جایی هم وصل نیستیم



کاراکتر «همانیک» که شما ایفا می‌کنید علاوه بر نمود بیرونی و قصه فردی‌اش گویی ریشه‌هایی عمیق‌تر نیز دارد.

بعد واقعی این کاراکتر همان است که مخاطب روی صحنه می‌بیند. مادری که فرزندانش را از دست داده، داغ دیده و رنج کشیده ولی یک زن قوی است و به نوعی می‌توان او را مادر هر مز دانست. یک نکته مهم و جالب در این داستان این است که برای نجات دادن مردم هر مز و جوانان و دخترهای این سرزمین به یک مادر نیاز است. مادری که خودش رنج کشیده و فرزندان زیادی از دست داده است، مادری که به مدت ۳ سال کنج عزلت گزیده و با هیچکس حتی پسرش سخن نگفته است اما این غم در این زن قدرتی ایجاد کرده و به همین علت تصمیم می‌گیرد که خودش به این قائله پایان دهد و خودش را جلو می‌اندازد. نگاه من نیز به زنان همین گونه است و فکر می‌کنم که شاید آخرالامر مشکلات ما و حتی مشکلات دنیا به دست یک مادر حل شود، مادری که صبور، بردبار و بخشنده است و در صدد حل مشکلات است نه در صدد درگیری دوباره. این زن به نوعی نقش یک حکم را دارد. زنان نیروی عجیبی دارند که اگر بالفعل شده و به زنان پرو بال داده شود همه چیز متفاوت خواهد بود.

لطفاً از تجربه همکاری با آقای پشت کوهی بگویید.

من وقتی سر تمرینات حاضر شدم اصلاً متنی وجود نداشت و مدام می‌پرسیدیم که خب چه چیزی را باید بخوانیم، می‌خواستیم دیالوگ‌ها را بگیریم تا حفظ کنیم و بعد در طول تمرین به حس آنها برسیم اما گفتند که متنی وجود ندارد. بنابراین فرم کار کردن ابراهیم پشت کوهی برای من بسیار جالب بود. ایشان بسیار منعطف، شنونده و ریسک‌پذیر هستند همینطور بسیار با حوصله چرا که هماهنگ کردن و میزانشن دادن به ۳۰ بازیگر کار بسیار سختی است و صادقانه از کار کردن با ایشان بسیار لذت بردم و این شانس من بود که بعد از مدت‌ها باز گشتم به تئاتر با فردی بود که این انعطاف را داشت. فردی خوش فکر و بسیار باسواد که می‌تواند بازیگرش را به درستی هدایت کند و به نظرم او کارگردان بسیار قابل‌و‌ورزیده‌ای است.

سخن پایانی

دوست دارم که کارمان مورد توجه و استقبال قرار بگیرد و مخاطبان اثر را دوست داشته باشند و چون هرچه تماشاگر بیشتری داشته باشیم انرژی ما روی صحنه بالاتر می‌رود. ما کار می‌کنیم که مخاطب داشته باشیم و کار نمی‌کنیم که برای خودمان اجرا بroyیم. بنابراین مخاطب اهمیت زیادی دارد اما امکان تبلیغات و گرم کردن بازار تئاتر بسیار محدود و محقر است به خصوص که ما به جایی هم وصل نیستیم. امروز فضای مجازی قطب رسانه‌ای شده در حالی که تلویزیون به عنوان رسانه ملی باید تئاتر را تبلیغ کند و مردم را در جریان اجرا قرار دهد. متأسفانه انقدر موانع و قوانین دست و پاگیر و بی‌اهمیت بر سر راه ما و خودشان گذاشتند که برای جذب مخاطب با مشکل مواجه می‌شویم. من در این زمینه واقعاً گله دارم، ما تولید کار هنری می‌کنیم و باید دیگر متولیان نیز وظیفه خودشان را در قبال فرهنگ و هنر کشور انجام دهند. ما باید به یکدیگر اهمیت بدهیم اگر بخشی وظیفه تولید هنر و فرهنگ را بر عهده گرفته‌است بخش دیگر نیز باید وظیفه تبلیغات را بر عهده بگیرد تا بازار تئاتر گرم شود.

آرش ظلی‌پور، بازیگر

این قهرمان برایم بسیار ملموس بود



چگونه به این پروژه ملحق شدید و ارزش و اهمیت تئاتر برای آرش ظلی‌پور چیست؟

تئاتر همیشه برای من جذاب بوده و از کودکی تئاتر را دوست داشتم و تمام این سال‌ها شاید بیشتر از فیلم و سریال تئاتر دیده باشم بنابراین در این چند سال اخیر که وارد حرفه بازیگری شده‌ام و تجربه‌اش می‌کنم همیشه در پس ذهنم بوده که کار تئاتر انجام بدهم. در این مدت نیز چندین بار این شرایط پیش آمد و حتی تا پای اجرا هم رفتم اما بنا به دلایل مختلف هر بار ممکن نشد تا اینکه چند روز پیش از شروع اجرای عمومی «ذرات آشوب» از سمت آقای پشت کوهی با من تماس گرفته شد در حالی که گروه نزدیک به ۶ ماه تمرین کرده بود و من باید در مدت کوتاه ۴ روز خودم را به گروه می‌رساندم و من هم پذیرفتم چون هم نقش و هم نمایش و هم گروه درجه یک هستند. ابراهیم پشت کوهی را سال‌هاست که می‌شناسم و کارها، تفکر و نگاهش را خیلی دوست دارم. بنابراین چهار روز بدون توقف تمرین کردیم و چهاردهم اولین اجرای من در نقش «جرون» بود. البته پیش از اینکه سر کار بیایم با پژمان جمشیدی تماس گرفتم چون ایشان پیش از من این نقش را بازی می‌کرد و از نظر اخلاقی حکم می‌کرد که من از او رخصت بگیرم. پژمان جمشیدی رفیق ۲۵ ساله من است و از زمان فوتیال باهم رفاقت داریم و خیلی حرفه‌ای برخورد کرد و انرژی خوبی که به من داد آنچنان مرا به جلو هول داد که چهار روز تمرین به اندازه ۲۰ روز تمرین جواب داد و من توانستم خودم را به گروه برسانم و خیلی از او ممنون هستم آنقدر حرفه‌ای و درجه یک عمل کرد.

روی صحنه تالار اصلی تئاتر شهر بودن تجربه بسیار منحصر به فردی است لطفاً از این تجربه بگویید.

پیش از هر چیز می‌خواهم بگویم که قطعاً خداوند مرا خیلی دوست داشت و منکر این نیستیم که خیلی خوش شانس بودم که اولین اجرای من در سالن اصلی تئاتر شهر انجام شد. نکته دیگر اینکه چون سبکه کاری من در زمینه مجری‌گری و اجرا بوده و اجرا از جهاتی نزدیک به تئاتر است این تجربه اجرا در این زمینه به من کمک کرد. تجربه ایفای نقش روی صحنه سالن اصلی تئاتر شهر به شدت شیرین و هیجان‌انگیز بود و مدام به این فکر می‌کنم که چرا این همه سال کمی جدی‌تر به تئاتر که آنقدر به من انرژی می‌دهد و حال را خوب می‌کند نپرداختم. البته این را نیز بگویم که من خیلی کم تجربه هستم و امیدوارم همه کسانی که سال‌هاست در این عرصه کار می‌کنند و خاک صحنه را خورده‌اند مرا قبول کنند و ببخشند که با کمترین تجربه آمده‌ام و بازی می‌کنم چرا که تئاتر فقط عشق است امیدوارم بتوانم حتی به اندازه‌های هم که شده دین خودم را نسبت به تئاتر ادا کنم.

نقش یک مرد مبارز آزادی‌خواهی را بازی می‌کنید که در نهایت عشقش را فدای هدفش می‌کند نزدیک شدن به این کاراکتر چگونه بود؟

من اجرای شب اول بچه‌ها را دیدم و این قهرمان برایم بسیار ملموس بود. شاید هر مملکت با کالونی نیاز به قهرمان داشته باشد اما فکر می‌کنم که مردم ما خیلی بیشتر به قهرمان نیاز دارند و وقتی چنین قهرمانی را در فیلم، سریال و یا تئاتر می‌بینند خیلی زود با آن هم‌زاد پنداری می‌کنند. من هم این کاراکتر و قهرمان را دوست داشتم و از لحظه‌ای که دیدمش فکر کردم که چقدر خوب احساسات درونی مرا که در سال‌های اخیر درونم مانده و ابراز نشده‌ام می‌تواند نشان دهد. من نقش «جرون» را بازی می‌کنم فکر می‌کنم همه آدم‌ها یک جرون درون دارند که فقط باید کشفش کنند و بدان بال و پر داده و آزادش کنند. از آنجایی که فردی به شدت احساسی و ناسیونالیست هستم و سرزمینم را خیلی دوست دارم توانستم خیلی راحت نقش «جرون» را در بیاورم و امیدوارم که در ادامه نیز اتفاقات خوبی بیفتد و دیگران نیز نقش را دوست داشته باشند.

کاتا عابدی، بازیگر

زنان در «ذرات آشوب» پل رسیدن به آزادی هستند



آنامیس نقشی است که مدام تغییر احوال دارد و احساسات متفاوتی مثل یک زن عاشق پیشه تا خواهری فداکار و گاه سختگیر در عین حال دختری دل‌پسته به پدر را از او می‌بینیم. رسیدن به این کاراکتر و پرداخت روی آن چگونه بود؟

ما به ازای کاراکتر آنامیس در تاریخ تئاتر آنتیگونه است و سه نوع عشق در آنامیس می‌بینیم. عشق به خانواده عشق به معشوق و عشق به میهنش این سه نوع عشق سبب شد تا حین پرداخت به این کاراکتر و زندگی کردنش ابعاد مختلف این کاراکتر را نشان دهم تا کاراکتری تک بعدی نباشد همانگونه که اشاره کردید این دختر در جایی جنگجو ترس و جسور است اما جایی شکننده می‌شود که روزانوهاش می‌افتد و در نهایت همه چیز به گونه‌ای پیش می‌رود که میهن باعث می‌شود جانش را فدا کند. یکی دیگر از ویژگی‌های کاراکتر آنامیس که با توجه به جنوبی بودن خود آقای پشت کوهی و اینکه همیشه در آثارش این تم جنوبی وجود دارد قدرت جادویی است که زار به او اضافه کرده زمانی که به قول جنوبی‌ها زار آنامیس زیر می‌آید هر کسی که به او دست بزند دچار برق‌گرفتگی می‌شود و ما این ویژگی را از مار ماهی الهام گرفتیم چرا که مار ماهی موجودی است که برای دفاع از خودش از این روش استفاده می‌کند و ما نیز اینگونه در نظر گرفتیم که زار آنامیس این ویژگی را دارد.

می‌توانیم در مورد این کاراکتر بگوییم که افسانه و داستان به هم پیوند خورده‌اند؟

بله موافقم اما در حال حاضر در جنوب کشورمان کاملاً به زار و آیین زار معتقد هستند حتی یکی از مخاطبانمان که از اهالی هرمزگان بود پس از دیدن نمایش پیام داده بود، مادر ایشان مامای زار بود و می‌گفتند که از کودکی در این فضا بزرگ شده‌اند و معتقد بود که ما به درستی این فضا را منعکس و زار را اجرا کرده‌ایم. خود من نیز در ابتدا مقاومتی نسبت به این مسئله داشتم و فکر می‌کردم که نکنند مخاطب را پس بزند یا تصنعی به نظر بیاید اما وقتی خود را غرق در افسانه جنوب کردم و بیشتر مردم جنوب را شنیدم و با آدم‌هایی که در مراسم زار شرکت کرده بودند ارتباط گرفتم و ویدیوهای زار را دیدم توانستم از نگاه آنامیس ببینم و ببیزم که وقتی که آنامیس تحت فشار و یاد در حالت زار قرار می‌گیرد این اتفاق می‌افتد.

لباس‌های نمایش در عین حال که رنگ و حال و هوای جنوب و هرمز را یادآوری می‌کنند، مدرنیته‌ای نیز دارند. برای طراحی این لباس‌ها چه مولفه‌هایی در نظر گرفته شد؟

بله درست است مدرنیته‌ای در طراحی لباس‌ها یاد در نظر گرفتن تم جنوب لحاظ شده است. نقش اصلی و اساسی را در طراحی لباس‌ها و برقع‌ها خانم پهلوانی و خانم پشت کوهی یعنی خواهر آقای پشت کوهی دارند اما در کنارشان من نیز حضور داشتم چون یک سختگیری در نگاه آقای پشت کوهی وجود دارد و از آنجایی که من سال‌هاست با ایشان کار می‌کنم و تا حد زیادی با افکار ایشان آشنا هستم می‌دانم که از بازیگر گرفته تا لباس، صحنه و حتی نور که هیچ تخصصی در آن ندارم چه می‌خواهد یعنی ما آنقدر در این گروه باهم زندگی کرده‌ایم که تبدیل به خوشاوندان فکری شده‌ایم. بنابراین در بخش لباس نیز تلاش کردم هر کاری که از دستم بر می‌آید انجام دهم و بیشتر در جزئیات ماجرا دخالت کردم به خصوص در لباس دختران که شور زندگی و زنانگی را طلب می‌کرد تا ذره‌ای از تلخی این نمایش بادی‌دن آن همه رنگ و زیبایی کاسته شود چرا که این نمایش قصه بسیار تلخی دارد و چشم‌نوازی این لباس‌ها می‌تواند از این تلخی برای من مخاطب کم کند.

سخن پایانی

زن‌ها در رویدادهای تاریخی و اجتماعی نه تنها از مردها عقب‌تر نیستند که اگر نخواهیم فمینیستی نگاه کنیم و نگوییم که جلوترند حداقل دوش به دوش مردان هستند و هیچ تحولی صورت نمی‌گیرد مگر اینکه زنان در آن سهمی داشته باشند. یکی از مهمترین چیزهایی که ما در این نمایش فریاد می‌زنیم نقش مهم زنان است. آنامیس نه فقط یک زن بلکه نماینده تمام زنانی است که سهمی در این تحول داشتند و ما می‌خواهیم که نادیده‌اش نگیریم زنان در «ذرات آشوب» پل رسیدن به آزادی هستند و دوشادوش مردان می‌جنگند.

